



## تقابل مفاهیم بنیادین عرفان اسلامی و فلسفه پسا ساختارگرا در معماری

### با تاکید بر آراء مولانا و ژاک دریدا

رضا عسکری زاد<sup>۱\*</sup>، بهنام جعفری<sup>۲</sup>

۱- کارشناس ارشد مهندسی معماری جهاد دانشگاهی واحد گیلان، رشت ([Reza.Askarizad@gmail.com](mailto:Reza.Askarizad@gmail.com))

۲- عضو سازمان نظام مهندسی ساختمان استان گیلان ([Behnamjafari9292@gmail.com](mailto:Behnamjafari9292@gmail.com))

### چکیده

آنچه امروزه غرب و نظریه پردازان آن به عنوان ساختار شکنی به زبان می آورند، در فرهنگ و ادب ایرانی بطور عملی راه خود را پیموده است. بخصوص تامل در متون عرفانی موضوع را روشن تر می کند. نگاهی گذرا به الفاظ و رفتار عارفان در سده های پیشین، آشکار می کند که عارفان ایرانی هر کدام به دلایلی خاص و نبوغ شخصیت استثنائی شان، در خلاف عقاید و عرف زمانه خود رفتار می کردند. در این پژوهش در نظر است تا با استفاده از روش توصیفی تحلیلی به بررسی تطبیقی مفاهیم بنیادین عرفان اسلامی و فلسفه پسا ساختارگرا در معماری، با تاکید بر اندیشه های مولانا و ژاک دریدا بپردازیم. اهداف چنین مطالعه ای نزد خواننده می تواند بسیار غریب به نظر آید. چرا که موضوع، مطالعه دو متفکری است که به دو سنت بسیار متفاوت تعلق دارند. اهمیت این موضوع آنگونه نمایان خواهد شد که در پرتو این حرکت نوین به سوی عرفان و معنویت، عرفان اسلامی نیز می تواند به بازنگری رابطه خود با فلسفه، به ویژه رابطه خود با فلسفه ضد بنیانی غرب بپردازد که این موضوع خود یکی از بهترین راه های اتصال عرفان اسلامی به بحث های نوین فلسفه غرب می باشد. یافته های حاصل از این پژوهش نشانگر آن است که مفاهیم بنیادین دستگاه فکری مولانا و ژاک دریدا در اصولی با یکدیگر مشترکند که از جمله این اصول مشترک می توان به عدم قطعیت، نسبی نگری، مرکز گریزی، تقابل های دوگانه، تاویل متن و مرگ مولف اشاره نمود. علاوه بر مفاهیم مشترک در دستگاه فکری مولانا و دریدا نکته ای که بسیار قابل تامل می باشد این است که هم عرفان و هم ساختار شکنی در باور به بی نهایت، مخاطب را به وادی تحیر می کشانند؛ زیرا فقط در این حالت است که می توان از خود برید و به دیگری نگریست.